# تحلیل عرفانی داستان هانسل و گرتل (برادران گریم) بر اساس آموزه‌های قرآن کریم و مثنوی جلال الدین مولوی

**ویدا احمدی**[×]

**چکیده**

اینکه ادبیات کودکان شاهکاری است که با نگاهی به فراسوی آن درمی‌یابیم که با طرح اساسی‌ترین پرسشهای هستی‌شناسانه، فراخوانی به چونان"پدران کودک شده" – به باور جلال‌الدین رومی – زیستن و همانند آنان دیدن و به ملکوت آسمانها رسیدن، بنیاد این نوشتار است. دو دیگر اینکه می‌توان میان گزاره‌های به ظاهر خبری امّا پرسشگر این داستانهای به ظاهر ساده و نمادهای آن و حکمتهای قرآنی و آموزه‌های عرفانی پلی زد. از چنین چشم‌اندازی و بر بنیاد نگاهی تحلیل‌گرایانه، این نوشتار تلاشی است که در خلال آن نگارنده به ایجاد پیوند میان داستان "هانسل و گرتل" (از مجموعه داستانهای برادران گریم) و کشف اعماق نمادین به ظاهر کودکانه امّا شگفت‌انگیز و حکمت‌آمیز آن و آموزه‌های قرآن کریم و عرفان جلال‌الدین رومی می‌پردازد.

**کلید واژه**: خدا، کودک، عرفان، داستان، ادبیات، فلسفه، قرآن.



---

تاریخ دریافت مقاله: ۸۲/۲/۱۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۲/۳/۳۱

* – دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد.

**"خلاصه داستان"**

در جنگلی انبوه، مرد هیزم‌شکنی به همراه زن و دختر و پسرش "هانسل و گرتل" زندگی می‌کرد. از آنجاکه این زن، نامادری بچه‌ها بود به محبت میان پدر و کودکانش حسادت می‌کرد و همیشه در پی فرصتی برای ایجاد فاصله میان آنها بود تا اینکه روزی تصمیم گرفت بچه‌ها را به اعماق جنگل ببرد و وقتی آنها سرگرم بازی می‌شوند خود به خانه بازگردد و این دو خواهر و برادر را همانجا رها کند تا گم شوند. اما بار نخست بچه‌ها از نیرنگ او باخبر می‌شوند و با ریختن سنگریزه در مسیر خود، راه خانهٔ پدری را می‌یابند اما دیگر بار که نامادری همان کار را تکرار می‌کند، بچه‌ها خرده نان در راه می‌ریزند و با خورده شدن نان‌ریزه‌ها توسط پرندگان جنگلی، هانسل و گرتل گم می‌شوند و در اعماق تاریک جنگل از خانه شکلاتی زن جادوگری سردرمی‌آورند و از آنجا که خسته و گرسنه‌اند وارد خانه می‌شوند و زن جادوگر، شیرینی و شکلات بسیاری به آنها می‌دهد و در واقع آنها را فریب می‌دهد و زندانیشان می‌کند و اینجاست که چهرهٔ زشت او و خانه‌اش که سیاهچالی بیش نیست، برای هانسل و گرتل آشکار می‌شود. آنها تصمیم می‌گیرند که خود را آزاد و رها کنند و به خانهٔ پدری بازگردند. سرانجام طی تلاش و هوشیاری که از خود نشان می‌دهند جادوگر را شکست داده، به خانهٔ پدری بازمی‌گردند. از آن سو نامادری نیز طی حادثه‌ای می‌میرد و کودکان در آغوش مهربان پدر به زندگی حقیقی خود می‌رسند و پیروز و سعادتمند می‌شوند.

گستره ادبیات کودکان هرچند به گمان خام‌اندیشان قابل تأمل نیست و بسیاری به آن فقط با این نگاه می‌نگرند که این شاهکارها صرفاً افسانه‌هایی است دروغ تا لالایی شبانه بچه‌های بهانه‌گیر باشد و بس. اما آنانی که باور دارند که به ملکوت آسمان نمی‌رسند مگر کودکان یعنی همانانی که دوباره زاده شده‌اند، حکمتهایی بی‌نهایت نغز را در ژرفای این داستانهای راست یافته‌اند و این شگفتی آن هنگام هزاران چندان می‌شود که می‌بینیم را در دنیای پدران در جستجوی آنیم، در جهان کودکان می‌یابیم. گویا آفرینشگر این آثار به تعبیر جلال‌الدین رومی، پدرانی هستند که آگاهانه به کودکی خویش بازگشته‌اند

مــشورت جوینــده آمــد پــیش او  کــه ای اب کــودک شــده رازی بگــو[1]

این حکمت پدران کودک شده است که تا ملکوت خدا اوج گرفتـه و اکنـون بـرای تحقـق رسالتی عظیم بازگشته‌اند که ادبیات کودکان در زمره ممتازترین جلوه‌هـای آن اسـت. در گـذر چنین تجربه‌ای آدمی به ابلهی مـی‌مانـد کـه از شـر فیلـسوفی رسـته اسـت و لـذت اشـراق و روشن‌بینی او را به شوق ورود به سرزمین نور فراخوانده است

بیشتر اصـحاب جنـت ابلهنـد  تا ز شر فیلـسوفی مـی‌رهنـد[2]

جالب اینجاست که از واژه "Enlighten" نیز چنین معنایی فهم می‌شود. به بـاور ارنـست کاسیرر در کتاب ارزشمند او یعنی فلسفه روشـن‌اندیـشی آنچـه پـس از دوران تاریـک قـرون وسطی (Dark Ages) برای متفکران اروپایی در رویارویی با باورهای ماورایی و گـزاره‌هـای مبتنی بر آن تحقق یافت، تلاش برای انحلال و یا ابطال و یا دستیابی به پاسخی موقن نبود بلکه فهم این نکته بود که این گزاره‌ها که خود از هزاران پرسش، پرسـشی‌ترنـد چـرا و چگونـه بـا ظاهری خبری اینگونه فراترند  و چطور توانایی آن را دارند که مخاطب مومن خود را اینگونـه از تاریکی داخل در نور نمایند.[3]

چنین جستاری بی‌تردید در عرصه ادبیات کودکان اما از گونه‌ای دیگر صادق است؛ چرا که باورها و گزاره‌های مطرح شده در این نوع خاص ادبی نیز در عین خبری بودن انگیزای چونان پرسشهایی شگفت‌انگیزند که چون آدمی مخاطب آن می‌گردد، گویا دیگـر نمـی‌خواهـد بدانـد بلکه دوست دارد ببیند و این خـود کـم از اعجـاز نیـست؛ چونـان کـلام خداونـد خبـری کـه می‌پرسد و پرسشی که لباس خبر بر تن دارد؛ خبری پرسشی که دیـدنی اسـت و نـه دانـستنی

آدمی دیده است و باقی پوست است  دید آن است آن که دید دوست است[4]

و باز در این میان شگفتی و ظرافت ادبیات تطبیقی، من را به شوق این جستار برانگیخت تا این جسارت را بیابم و میان آموزه‌های قرآنی و عرفان جلال الدین رومی و ادبیات داستانی

کودکان پلی بزنم و نیز با ورود به عرصه نمادها بتوانم به لایه‌های عمیقتری از مفاهیم گرانقدر این گونه خاص ادبی دست یابم. در واقع، این نوشتار حاصل چنین نگرش و پژوهشی است.

از میان آثار ماندگار ادبیات داستانی کودکان، داستانهایی که یاکوب و ویلهلم گریم به جمع‌آوری آن همت گماشته‌اند و ماندگاری ممتازی دارد که چاپهای گوناگونی از آن به زبانهای زنده دنیا به مشتاقان آن عرضه شده که تازه‌ترین نسخه انگلیسی آن، که مبنای این پژوهش قرار گرفته، البته در مقایسه با نسخه‌های متعدد دیگر به سال ۲۰۰۰ به چاپ رسیده که روایت آن با سایر نسخ اندکی متفاوت است اما در اصل داستان همه یکسانند و این تفاوت تنها در جزئیات است.[۵] داستان هانسل و گرتل از میان تمامی این داستانها به باور من بسیار شایسته ژرف‌نگری است. آنچه به مخاطب این اثر مجال از گونه‌ای دیگر نگریستن را می‌دهد، گزینش استادانه شخصیتها و عناصر داستان و نیز عملکرد هر کدام در خلال وقایع آن است به شکلی که می‌توان برای هر یک تفسیری عرفانی و تحلیلی نمادی قائل شد که در این نوشتار به قدر توان خود به آن می‌پردازم. این شخصیتها و عناصر عبارتند از:

الف) پدر

ب) هانسل و گرتل

ج) نامادری

د) زن جادوگر و خانه شکلاتی

هـ) رهایی و گنج

و) بازگشت به خانه پدری، تولد دوباره و سعادت ابدی

**الف) پدر:** ریشه لاتین واژه پدر "Pater" و به معنای حامی و نمایشگر اقتدار است و امروزه واژه‌های بسیاری در زبان انگلیسی از این ریشه مشتق شده که همگی به نوعی رسانای مفهومی از حمایت و قدرت است. از همین روست که در فرهنگهای لغت یکی از معانی پدر، خداست. میگوئل دو اونامونو در درد جاودانگی می‌گوید: پدر به ما حیات بخشیده و معاشمان

را تامین کرده است و ما از او انتظار داریم که سایه حمایت خود را از ما وا مگیرد. همانا امید به خدا بود که او را پدر خواند؛ نامی که در عین آرامش‌بخش بودن، مرموز است.[۶] همچنانی که که خدا در عرفان مولوی نیز چنین جایگاهی دارد

ما عیال حضرتیم و شیر خواه  گفت الخَلْقُ عیَالٌ للاله
آن که او از آسمان باران دهد  هم تواند کو ز رحمت نان دهد[۷]

و یا در غزلیات شمس می‌گوید:

گفتم‌ای‌دل‌پدری کن نه همین وصف خداست  گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو[۸]

در فرهنگ نمادها، پدر اصل مردانگی و نشانگر خودآگاه و هوشیاری آدمی و همچنین نمادی از نور و بهشت است.[۹] حقیقت امر این است که خدا یا همان پدر، مقصد عالی آدمی است که می‌کوشد تا طی تجربیات گوناگون و سلوک عارفانه و گذار از راه‌های پرفراز و نشیب و مبارزه‌ای شجاعانه، که در داستان هانسل و گرتل به گونه‌ای هنرمندانه نشان داده شده است، برای او شدن، که همانا رستگاری جاویدان است، به آن نائل شود. گویی در این چرخه تعالی‌بخش، سیر نزولی یا همان دور شدن از خانه پدری شرط لازمی است که پس از پیروزی بر ابلیس به صعود و بازگشت به خانه پدری و رستگاری ابدی می‌انجامد. در این داستان، هانسل و گرتل از خانه پدری خود دور می‌شوند اما در سیری فرارونده دوباره به سوی او بازمی‌گردند.

**ب) هانسل و گرتل:** که در واقع، قهرمانان داستان و نماد انسانند. انسانی که در عین هوشیاری و بیداری در رویارویی با نیرنگها و موانعی که مادر ناتنی آنها بر سر راهشان قرار می‌دهد تا بدین‌وسیله آنها را از خانه پدر و آغوش پرمهر او براند اما گویی این دو باید بهای قهرمان شدن خویش را اینگونه بپردازند. بلاهتی که در خلال داستان، هانسل و گرتل به آن متهم می‌شوند نه از آن دست بلاهتهایی است که صیغه منفی به خود گرفته است بلکه وسیله‌ای

برای پرداختن همان بهای رستگاری است. آدم در تمامی ادیان تصویر خداست و این به آن معناست که او چونان شاهکاری به آفرینشگر خویش بسیار می‌ماند. این واژه در زبان عبری به صورت آدوم و به معنای زمین شخم زده آمده است. ماده اصلی آفرینش او گولم و به معنای خاک رس بسیار نرم است.[۱۰] چنین آموزه‌ای که در سنتهای مسیحی و آیین قبالا مطرح است، بسیار با آنچه در قرآن کریم در توصیف آدمی آمده است، همخوانی دارد: "خلق الانسان من صلصال کالفخار"[۱۱] که مراد از آن، آفرینش انسان از گل کوزه‌گری ات. از مقایسه این دو سنت شگرف آنچه جالب و تأمل‌برانگیز می‌نماید این مهم است که اساساً آدمی مخلوقی است که برای انقلاب و دیگر شدن آفریده شده و این از آنجاست که شخم زدن زمین به منظور آماده کردن آن برای پاشیدن بذر و سرانجام برداشت محصول است و چنین ماهیت پویا و استحاله‌پذیری را هم می‌توان در معنای آدوم یافت و هم در گل کوزه‌گری (صلصال کالفخار) قرآن شریف مشاهده کرد؛ خاک نرمی که در دستان مقتدر خداوند شکلی شایسته می‌پذیرد. میل به همذات شدت با پدر که خود از چنین ویژگی ممتازی برخاسته است اما همواره و در تمامی ادیان با رنج کشیدن و مجازاتی شدید همراه است که پس از پس پشت گذاشتن آن که صد البته با حمایت مقتدرانه پدرانه همراه است، همانند پدر شدن تحقق می‌پذیرد. طی چنین مراحلی توسط هانسل و گرتل نیز مشهود است. گم‌گشتگی آنان در جنگل و رویارویی با جادوگر و فائق آمدن بر او، نمایشگر این سیر انقلابی و رنسانس روحی است.

چنین نگرشی در باب آدمی در مثنوی معنوی نیز پیداست

آدم اسطرلاب اوصاف علوست  وصف آدم مظهر آیات اوست

هرچه در وی می‌نماید عکس اوست  همچوعکس ماه اندر عکس جوست[۱۲]

**ج) نامادری:** از جمله دیگر شخصیتهای این داستان، نامادری است. زن در فرهنگ نمادها به صورتهای گوناگونی نشان داده شده است که گاه او را در مقام نجات‌دهنده و گاه او را در مرتبه فریبکاری شریر نمایش می‌دهد که در تحلیل شخصیت جادوگر بیشتر به آن خواهم

پرداخت. در اینجا، مادر ناتنی نمایشگر چهره‌ای منفی و تمامی موانعی است که بـر سـر راه در کنار پدر بودن است. به تعبیر مولوی، چونان دایه‌ای عاریتی، با نیرنگ خویش سعی بـر آن دارد تا هانسل و گرتل را از خانه پدریشان براند؛ هرچند بـرای چنـد صـباحی توفیـق مـی‌یابـد امـا سرانجامداستان که به مرگ او می‌انجامد نشان از شکست او و در حقیقـت شکـستن موانـع راه موفقیت قهرمانان داستان می‌دهد. به باور جلال الدین رومی

دایه عاریه اسـت روزی سـه چهـار  مـادرا مـا را تـو گیـر انـدر کنـار
من نخواهم دایه مادر خوشتر اسـت  موسی‌ام من دایه من مادر اسـت[۱۳]

**د) زن جادوگر:** همچنانکه پیش از این اشاره کوتاهی شد، جلوه‌های نمادین زن در فرهنگ نمادها به اشکال گوناگون یعنی گاه به شـکلی مثبـت، فراونـده و فرابرنـده و گـاه بـه شـکلی شیطانی و شرور نشان داده شده است. این جلوه‌ها شامل سه دسته اصلی است:

۱) زن زیبا و دلفریب (Siren)

ساحره خون‌آشام (Lamia) که آدمیان را فریب می‌دهد و آنان را از حرکت بـه سـوی نور و رستگاری باز می‌دارد.

۲) مادر کبیر (Magna-mater)

۳) دوشیزه (Unknown domsel)

که سومین جلوه زن است و با معشوقه (Beloved) و آنیما (Anima) روانکـاوی کـارل گوستاویونگ یکی دانسته شده است.[۱۴]

با توجه به چنـین ملاحظـاتی شخـصیت زن جـادوگر در داسـتان حاضـر بـسیار شایـسته ژرف‌نگری است. این زن همان ساحره خون‌آشام (Lamia) فرهنگ نمادهاست که با ظـاهری آراسته و فریبنده و لحنی به ظاهر مهربان و کودک‌پسند تلاش می‌کند تا هانسل و گرتـل را بـه دام بیندازد. از سوی دیگر خانه او بر خلاف باطن مخوفی که دارد بـه جـادوی فریبکارانـه‌اش، چنان زینت داده شده است که قهرمانان داستان را جلب نماید؛ چرا که جادوگر بخوبی می‌دانـد

که کودکان بسیار شیفته شیرینی و شکلاتند و همین نقطه ضعف بـه فریـب و دربنـد شدنـشان منجر می‌شود. در اینجا به بررسی ویژگیهای جادوگر بر اساس متن داستان می‌پردازم:

الف) او ساحره خون‌آشام است. (Lamia)

ب) شریر و فریبکار است.(wicked)

ج) خانه او که در حقیقت زندانی بیش نیست با شکلات زینت داده شده است تـا کودکـان را بفریبد.

د) او زنی بی‌خدا و بی‌ایمان است. (godless witch)

هـ) او به دوستی با هانسل و گرتل تظاهر می‌کند.

The old woman however had only pretended to be friendly.

و) او دارای چشمانی سرخ (red eyes) اما ضعیف اسـت کـه قـادر نیـست دور را ببینـد (poor eyesight)

ز) بسیار شتاب‌زده است و صبر در قاموس او بی‌معناست (her impatience)

ح) راه رفتن او کج است و با عصای زیر بغل راه می‌رود و از پای سالم و راه راست رفـتن محروم است (Waddled up)[۱۵]

تمامی این ویژگیها به گونه‌ای ژرف با آنچه در آموزه‌ها و سنتهای دینی و عرفـانی، شـیطان نامیده می‌شود قابل مقایسه است. در قرآن کریم، مراحل فریب شیطان، سه مرحله دانسته شـده است:

الف) لازینن: قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض[۱۶]

ب) لاغوین: و لا غوینهم اجمعین[۱۷]

ج) لاحتنکن: قال ارایتک هذا الذی کرمت علی لئن اخرتن الی یوم القیامه لاحتـنکن ذریتـه الا قلیلا[۱۸]

زن جادوگر نیز نخست ظاهر خانه و لحن خود را زینـت مـی‌دهـد تـا هانـسل و گرتـل را بفریبد که البته برای اندک زمانی موفق می‌شود؛ چرا که این دو برادر و خواهر بـا دیـدن خانـه

شکلاتی از آنجا که بسیار خسته و گرسنه‌اند حتی به خطا آن را غذایی بهشتی[۱۹] می‌انگارند و نیز شنیدن صوت به ظاهر دلنشین جادوگر موجب می‌شود که از دیدن و فهمیدن حقیقت بازبمانند و وارد خانه شوند. از همین روست که رهبران دینی و عرفانی همواره خواهان دیدن بواطن امور بوده‌اند که این خود یادآور دعای حضرت محمد (ص) است و جلال الدین رومی از قول ایشان چنین سروده است:

ای خدا بنمای تو هر چیز را  آن چنان که هست در خدعه سرا[۲۰]

و یا:

قبض و بسط چشم دل از ذوالجلال  دم به دم چون می‌کند سحر حلال
زین سبب درخواست از حق مصطفی  زشت را هم زشت و حق را حق نما[۲۱]

پس از اینکه بچه‌ها فریب جادوگر را می‌خورند و این زن شرور، اعتماد آنها را به خود جلب می‌نماید، نوبت به آخرین مرحله می‌رسد؛ یعنی آن هنگام که ماهیت زشت او بر بچه‌ها آشکار می‌گردد، و اینجاست که هانسل در پشت میله‌های قفس زندانی، و گرتل به بیگاری گماشته می‌شود. جادوگر تصمیم دارد هانسل و گرتل را بخورد. از این رو به هانسل انواع و اقسام شیرینی‌ها و شکلاتهای خوشمزه را می‌خوراند تا او را برای این فرجام دهشتناک آماده سازد اما از آنجا که بچه‌ها باطن امر را بخوبی دریافته‌اند، برای رهایی خویش تلاش می‌کنند. هانسل می‌داند که چشمان جادوگر ضعیف است؛همان گونه که فریب شیطان: "ان کید الشیطان کان ضعیفا"[۲۲] پس هر بار به جای اینکه گوشت خود را به جادوگر نشان دهد تا او بفهمد که آیا هانسل، چاق و آماده خوردن شده است یا نه، استخوانی را از بقایای قربانیان دیگر به او نشان می‌دهد و درست همین جاست که شتاب‌زدگی این زن شرور، شکست او را حتمی می‌کند و باعث می‌شود تا تصمیم بگیرد که بیش از این زمان را از دست ندهد. پس آتش اجاق را برمی‌افروزد اما همین که برای وارسی اجاق به داخل آن سرک می‌کشد، ناگهان گرتل با تمام قدرت او را به درون آتشی که خود برافروخته است هل می‌دهد و به این ترتیب جادوگر

تبهکار برای همیشه از میان می‌رود و هانسل و گرتل پیروز می‌شوند که ایـن نمایـشگر فرجـام روشن آدمی است؛ آدمی که خداوند متعال در قرآن کریم درباره او چنین فرموده است: "و لقـد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فـضلناهم علـی کثیـر ممـن خلقنا تفضیلا"[۲۳]

خانه شکلاتی: خانه شکلاتی در زمره عناصری است که در این داستان بـسیار نظـرم را بـه خود جلب نمود. اساساً در فرهنگ نمادها جنبه‌های گوناگونی برای خانه برشمرده شـده اسـت اما مهمترین وجهی که در این داستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است این است که نمایـشگر چگونگی تفکر و نیات آدمی است که به این صورت تجلی می‌یابد. از جمله دلایلی که خداوند در قرآن کریم خانه‌ها و اتاقهای زیبا را پاداش بهشتیان فرموده این اسـت کـه ایـشان صـاحبان نیات شایسته و فکر نیک بوده‌اند: "لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیه تجری من تحتها الانهار وعدالله لا یخلف المیعاد"[۲٤]. عکس این نکته نیز صادق است؛ بـدین معنـا کـه شیطانیان و بدنیتان، خانه‌هایی زشت دارند؛ چرا که این تجلـی، همانـا شـکل دیگـری از نیـت باطنی و طرز فکر خود آنهاست. چنین نگرشی درباره زن جادوگر صادق اسـت، هرچنـد ایـن خانه به ظاهر آراسته و شکلاتی است اما همچنانکه پیش از این گفته شد، این ظـاهر فریـب و حجابی بیش نبود و آن هنگام که هانسل و گرتل به درون خانه شـکلاتی راه یافتنـد، دیدنـد و فهمیدند که حقیقت چیست. این تجربه کودکانه اما متعالی، یادآور همان تجربه‌ای است کـه در سنتهای دینی- عرفانی به آن اشراق، مکاشـفه و یـا آپوکـالیپس (Apocalypsis) مـی‌گوینـد. نورتروپ فرای در این باره می‌گوید: "کلمه یونانی آپوکالیپس، به جای وحی، مفهـوم اسـتعاری آشـــکار کـــردن یـــا برداشـــتن ســـرپوش اســـت. همینطـــور هـــم واژه معـــادل یونـــانی آن"Altheia"(حقیقت) با جزء منفی شروع می‌شود و دال بر این است که واژه حقیقت را نیـز در اصل نوعی آشکار کردن یا کنار زدن پرده‌های فراموشی از ذهن تلقی می‌کرده‌اند."[۲۵]

جلال الدین هم بر این باور است که

گر حجاب از دید جان برخاستی  دید هـر جـانی مـسیح آساسـتی[۲٦]

**هـ) رهایی و گنج**

ای خـــدا بگمـــار قـــومی روحمنـــد  تـــا ز صـــندوق بـــدنمان واخرنـــد
خلـــق را از بنـــد صـــندوق و فـــسون  کـــی خـــرد جـــز انبیـــا و مرســـلون
از هزاران آن یکـی خـوش منظرسـت  که بداند که بـه صـندوق انـدر اسـت[۲۷]

از جمله دیگر مفاهیم دلنشین ایـن داسـتان، مفهـوم رهـایی اسـت کـه در زمـره والاتـرین ارزشهای دینی- عرفانی است. در حقیقت هانسل و گرتل پس از پیروزی بر جادوگر شریر کـه نماد شیطان و تمامی وابستگیها و لذات بازدارنده دنیوی اسـت، شـاد و آزاد، مـی‌رونـد تـا بـه آغوش پدر بازگردند، اما این بازگشت، آگاهانه و آزادانه است. این بار ایـن خـود تعـالی یافتـه آدمی است که با من برتر خویش (خدا-پدر) دیدار کرده، به او می‌پیوندد. پاداش آغازین چنین پیروزی افتخارآمیزی، گنجی است که هانسل و گرتل آن را درسـت در همـان خانـه شـکلاتی می‌یابند و جیبها و دامن خود را از آن سرشار می‌کنند. پس از آن رهسپار خانه پدری می‌شوند.

**و) بازگشت به خانه پدری، تولد دوباره و سعادت ابدی**

فرجام روشن این داستان راست همانا رسیدن به اصل و همانندی با اوست. هنگامی که هانسل و گرتل به راهنمایی اردک سفید، که خود رمز دیگری از تعالی است، راه خانـه را مـی‌یابنـد و بازمی‌گردند، این بازگشت همان بازگشت اسـطوره‌ای قهرمـان اسـت. وقتـی کودکـان بـه پـدر می‌رسند، پدر با عشق بسیار آنها را بر گردن خویش سوار می‌کند که این تصویر زیبا این بیـت مثنوی را به خاطرم می‌آورد که:

طفل ناگیرا و تـا پویـا نبـود  مرکبش جز گردن بابا نبود[۲۸]

این همان زمان طلایی است که شیفتگی به بودن راستین و رهایی از تمامی قیـد و بنـدها و عروج تا فراسوی پوشیدگیهای فریبنده را به ارمغان می‌آورد و ایـن رسـتاخیز آن هنگـام اتفـاق می‌افتد که هم جادوگر و هم مادر ناتنی دیگر نیستند. اریـک فـروم در کتـاب *همانـند خـدایان خواهید شد*، می‌گوید: "یعنی نه فقط بتهای مرئـی و شـناخته شـده از انظـار دور گـردد، بلکـه

نگرش بت‌پرستانه تسلیم و از خودبیگانگی نیز برچیده شود"[۲۹] و یا باز می‌گوید: "در یک سیستم مذهبی که والاترین هنجارها برای رشد انسان، آزادی است، شق دومی وجود ندارد. بت‌پرستی در بطن خود تسلیم را پرورش می‌دهد ولی پرستش خدا برعکس، آزادگی را."[۳۰] بت‌پرستی در این داستان به شکل ملموسترین مفهوم کودکانه اما با زبانی ممتاز تجلی یافته است: عشق به شکلات. اما پس از رهایی این عشق به عالیترین صورت خویش رخ می‌نماید: عشق به پدر (خدا) که به وارستگی و تولد دوباره می‌انجامد که حقیقت آن همانندی با پدر است، رسیدن به ملکوت آسمان و رسیدن به اقتداری بی‌منتها و بی‌نیازی. آنچه از کودکان راستین انتظار می‌رود این است و این همان سعادت ابدی است، به باور جلال الدین رومی:

عاقبت او پخته شد استاد شد  جست از رق جهان آزاد شد
از شراب لایزالی گشت مست  شد ممیز از خلایق بازرست[۳۱]

هستی، سرانجام در چنین عرصه اعجاب‌انگیزی تنها اشتیاق دیدن و خود چونان قهرمانی شجاع و شکیبا پای در راه نهادن برای پیروزی است و نه دانستن و لاف زدن. این لذت کودکی است که بسیار به شوق آلیس در شاهکار لوییس کارول یعنی آلیس در سرزمین عجایب، می‌ماند. آن هنگام که معلم برای او کتاب می‌خواند، آلیس بی‌آنکه به دانستنیها گوش فرا دهد، چشم بر دیدنیها دوخته است و زمانی که با اعتراض تلخ معلم رو به رو می‌شود فقط اینگونه پاسخ می‌دهد که من از تمام این کتابها تنها عکسهایشان را دوست دارم.

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد  کو قسم چشم صورت ایمانم‌آرزوست[۳۲]

همچنانکه هانسل و گرتل با ورود به سرزمین دیدنیها، آدم شدن و قهرمان شدن را خود محقق کردند و این همان است که من دیگر نمی‌خواهم بدانم، من می‌خواهم ببینم.

روح زیبا چون که وارست از جسد  از قضا بی‌شک چنین چشمش رسد
صد هزاران غیب پیشش شد پدید  آنچه چشم محرمان بیند بدید
آنچه او اندر کتب بر خوانده بود  چشم را در صورت آن برگشود[۳۳]

**پی‌نوشتها:**

۱. مثنوی معنوی، جلال الدین رومی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۷۱، دفتر دوم، بیت ۲۳۸٤.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۷۰.

۳. فلسفه روشن اندیشی، ارنست کاسیرر، ترجمه نجف دریابندری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۸۹.

٤. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱٤۰٦.

5. *HouseholdTales – The Brothers Grimm – The Aldin press, Letchworth.herts-First published in this edition 1906-last reprinted, 1953-London.New York.

*GRIMM'S FAIRY TALES-With 212 Illustrations By JOSEF SCHARL-Published by Routledge & Kegan Paul ltd.Broadway, House:68-74 Carter lane,E.C 1984.

*The Complete Grimm's Fairy Tales, published by Routledge & Kegan Paul, London, First Published in Great Britain in 1975. Reprinted and first published as a paperback in 1983.

*The Great Fairy Tale Tradition, From Straparola and Basile to the Brothers Grimm-Selected and Edited by Jack Zipes-w.w Norton & Company, Inc, New York, London, 2000.

٦. درد جاودانگی، میگوئیل دو اونامونو، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، چاپ چهارم ۱۳۷۹، ص ۲٦۱.

۷. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۹۲۷ تا ۹۲۸.

۸. گزیده دیوان غزلیات شمس، به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دهم، تهران ۱۳۷۵، غزل ۳٦۳.

9. A DICTIONARY OF SYMBOLS, by J.E CIRLOT, Translated form the Spanish by JACK SAGE, Foreward by Herbert Read, Published 1962 by Philosophical library, Inc, New York, P 97.

۱۰. فرهنگ نمادها، ژان شوالیه و آلن گربران، ترجمه و تحقیق سودابه فضایلی، انتشارات جیحون، چاپ اول، تهران ۱۳۷۸، جلد اول، ص ۸۸.

۱۱. الرحمن/ ۱٤.

۱۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۳۸.

۱۳. مثنوی معنوی.

14.A DICTIONARY OF SYMBOLS, by J.E CIRLOT, Translated form the Spanish by JACK SAGE, Foreword by Herbert Read, Published 1962 by Philosophical Library, Inc, New York, P 356.

15.The Great Fairy Tale Tradition, From Straparola and Basile to the Brothers Grimm-Selected and Edited by Jack Zipes-w.w, Norton & Company, Inc, New York, London, 2000.

۱٦. حجر/ ٤٠.

۱۷. همان.

۱۸. بنی اسرائیل/ ٦٥.

19.The Great Fairy Tale Tradition, From Straparola and Basile to the Brothers Grimm-Selected and Edited by Jack Zipes-w.w, Norton & Company, Inc, New York, London, 2000, P 714.

۲۰. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷٦٥.

۲۱. همان، دفتر ششم.

۲۲. نسا/ ۷۹.

۲۳. بنی اسرائیل/ ۷۳.

۲٤. زمر/ ۲۲.

۲۵. رمز کل، نورتروپ فرای، ترجمه صالح حسینی، نشر نیلوفر، چاپ اول، تهران ۱۳۷۹، ص ۱٦۸.

۲٦. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۹۹.

۲۷. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ٤٥۰۳ تا ٤٥۰٥.

۲۸. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۳.

۲۹. همانند خدایان خواهید شد، اریک فروم، ترجمه نادر پورخلخالی، انتشارات کـاوش، چاپ اول، تهران ۱۳٦۰، ص ٥۱.

۳۰. همان، ص ٤۹.

۳۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۷٦۷ تا ۸.

۳۲. گزیده دیوان غزلیات شمس، غزل ٦٥.

۳۳. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ٤٦٤٤ تا ٤٦.